

در آن سال‌هایی که راه طولانی محل کار تا منزل را با سرویس اداری رفت و آمد می‌کردیم، فرصتی برای گپ و گفت پیش می‌آمد؛ به‌ویژه در آن ایام که هنوز گوشی‌هایی وجود نداشت که هر کس سر در لاک و لایک! فرو برده باشد!

روزی از روزها، یکی از همکاران اظهار داشت «من کتابی آماده چاپ دارم که در آن نشان داده‌ام، یازده سلسله از سلسله‌های تاریخ ایران، ترک بوده‌اند.» من تا آن زمان کمتر به این نکته توجه داشتم که می‌توان به تاریخ، این‌گونه نگریست. از حرف او تعجب کردم. جا خوردم و به فکر فرو رفتم. گرچه «قومیت‌گرایی» و تکیه بر مفاخر بومی را فراوان دیده بودم و برایم چیز غریبی نبود.

از آن پس، از این دست موضوعات فراوان دیدم که در اینجا نمونه‌های دیگری را بیان می‌کنم. چند ماه پیش، خبر رسید که شاگردان یکی از استادان پیش‌کسوت دانشگاه اصفهان بر آنند که برای ایشان بزرگداشتی بگیرند و از او تجلیل به عمل آورند من هم اخبار آن را پیگیری می‌کردم. سرانجام روز موعود رسید و مراسم برگزار شد و خبرهای آن لحظه به لحظه از طریق یک گروه در فضای مجازی اطلاع‌رسانی می‌شد. در آن مراسم، وقتی نوبت به اسناد رسید تا سخنرانی کند، به تفصیل و با شور و حرارت، درباره «اهمیت اصفهانی بودن!» سخن گفت. استادی که بیش از نیم قرن تاریخ خوانده، نوشته و آموخته بود!

نمونه‌ای دیگر: چندی پیش برای انجام مصاحبه و نیز شرکت در مراسم رونمایی از یک کتاب، به یکی از شهرهای کردستان رفته بودم. در مراسم رونمایی، شرایطی پیش آمد که من هم می‌بایست قدری سخن می‌گفتم. در صحبت‌هایم به این نکته اشاره داشتم که «جایگاه تاریخ عثمانی در تاریخ ترکیه، شبیه جایگاه هخامنشیان در تاریخ ایران است» و توضیحاتی در این ارتباط. بی‌خبر از این، که این سخن، در دل برخی از حضار، شوری به پا می‌کند! پس از پایان مراسم، یکی از ایشان که مردی تحصیل‌کرده و دنیادیده بود، نزدیک آمد و باب سخن را گشود. در ابتدا منظور و مقصود او را در نمی‌یافتم، اما کم‌کم دریافتم که نسبت به گفته‌هایم معترض است و از اینکه، به زعم او، جایگاه **مادها** را در تاریخ ایران، مورد بی‌مهری قرار داده‌ام شکایت دارد. در فرصتی دیگر نیز، یکی دیگر از اهل فضل آن دیار، در باب وحشی‌گری و خشونت هخامنشیان داد سخن داد و پیدا بود که می‌خواهد به نگارنده پاسخی داده باشد. نیز در این سفر مکرر شنیدم که «مادر کوروش، یک کرد بوده است».

در سفری دیگر به استان فارس، استاد احمد فروغ بخش اظهار می‌داشت که برخی از جوانان آن دیار، میان چهره و به‌طور کلی ساختار جسمانی خود با نقش برجسته‌های تخت جمشید ارتباطی می‌بینند و مدعی‌اند از نسل پادشاهان هخامنشی‌اند! شنیده‌ام که در لرستان نیز برخی خود را به «گوتی‌ها» منتسب می‌کنند.

با خود می‌اندیشم، به کجا می‌رویم؟ در چنین فضایی، که تحصیل‌کردگانی از هر قوم نیز بدان دامن می‌زنند ما به کجا خواهیم رسید؟ آیا این حرف‌ها، هویت ملی ما را مختل نمی‌سازد و اساساً وحدت ملی را در معرض خطر قرار نمی‌دهد؟

اساساً در دنیایی که از یک سو جهانی شدن رو به گسترش است و از سوی دیگر روشنفکران هر ملت، ندای هویت ملی سر می‌دهند (تا بین این دو اعتدالی ایجاد کنند) و برنامه‌های گوناگون برای وصول به وحدت ملی در سر می‌پروراند و اقوام هم‌ریشه‌های محلی خود را جست‌وجو می‌کنند، چگونه می‌توان بین این سه [جهانی شدن، هویت ملی و هویت قومی] تناسبی معقول برقرار کرد؟

بزرگداشت